

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 5, Summer 2022, 57-82
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37482.2311

A Critique on the Book ***“Methodology of Islamic Economics; an Institutional Reality Approach”***

Ali Saeedi*

Abstract

“Methodology of Islamic Economics” is a textbook for MA and PhD students of Islamic economics. Using the concept of institution, the author has tried to make a connection between the Shari'a rules, as matters of conventionals, and economic realities and concludes that differences of conventionals in Islamic societies and others, requires differences in social realities and so Islamic economics requires a different methodology. The author then examines a list of institutions derived from the Shari'a rules and how it affects social realities. The main drawback of the book is to move away from the methodology and there is almost no discussion about the evaluation of theories of Islamic economics or the criterion of the scientific nature of these theories. Much of the book discusses the differences between Islamic economics theories from those of neoclassical economics. The author has used some concepts of institutionalism without clarifying the relationship between institutionalism and Islamic economics. The critique of the foundations of neoclassical economics also relies on other schools of economics, including the German historical school and behavioral and institutional economics, while the author was expected to critique from the perspective of Islamic economics. It is

* Associate Professor of Qom University, Qom, Iran, a.saeedi@qom.ac.ir

Date received: 29/01/2022, Date of acceptance: 25/06/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

suggested that the title of the book can be changed and the author can make a fundamental review of the book's topics in the next edition.

Keywords: Methodology, Institutions, Conventional, Economic Man, Methodological Individualism

معرفی و نقد کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی با رویکرد واقعیت‌نهادی

علی سعیدی*

چکیده

کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی با رویکرد واقعیت‌نهادی به‌عنوان کتاب درسی مقطع کارشناسی ارشد و دکتری رشته اقتصاد اسلامی تدوین شده است. نویسنده کتاب تلاش کرده با استفاده از مفهوم نهاد، میان احکام شریعت به‌عنوان اموری اعتباری با واقعیت‌های اقتصادی ارتباط برقرار کند و نتیجه بگیرد که چون اعتباریات در جوامع اسلامی با سایر جوامع متفاوت است، واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی مورد مطالعه در علوم اجتماعی و اقتصادی در جوامع اسلامی نیز متفاوت است و در نتیجه، علم اقتصاد اسلامی نیازمند روش شناخت متفاوتی از علم اقتصاد متعارف است. نویسنده فهرستی از نهاد‌های برگرفته از احکام شریعت و نحوه اثرگذاری آن بر واقعیت‌های اجتماعی را مطرح می‌کند. اشکال اصلی کتاب در دورشدن از مباحث روش‌شناسی علم است و تقریباً هیچ بحثی درباره ارزیابی نظریات اقتصاد اسلامی یا ملاک علمی بودن این نظریات مطرح نشده است. بخش زیادی از کتاب به ذکر معرفت‌های درجه‌یک اقتصاد اسلامی و تفاوت آن‌ها با اقتصاد نئوکلاسیک پرداخته است. نویسنده از برخی مفاهیم نهادگرایی استفاده کرده است بدون اینکه رابطه مبانی و مفروضات و ارزش‌های این مکتب را با اقتصاد اسلامی روشن ساخته باشد. همچنین در نقد مبانی اقتصاد نئوکلاسیک بر سایر مکاتب اقتصادی از جمله مکتب تاریخی آلمان و اقتصاد رفتاری و نهادگرا تکیه شده است درحالی‌که انتظار می‌رفت نویسنده از منظر اقتصاد اسلامی به نقد مکتب نئوکلاسیک بپردازد. پیشنهاد می‌شود عبارت

* استادیار اقتصاد، عضو هیئت علمی دانشگاه قم، ایران. a.saeedi@qom.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

«روش‌شناسی» از عنوان کتاب حذف شود و در چاپ بعدی اصلاحات اساسی در محتوای کتاب صورت گیرد.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، نهاد، اعتباریات، انسان اقتصادی، فردگرایی روش‌شناختی

۱. مقدمه

تولید نظریات علمی که بتواند ضمن پایبندی به موازین علمی، مشکلات فراروی کشور را مرتفع کند، نیازمند نگاه درجه دو و از منظر روش‌شناسی است تا خلأهای موجود در جریان نظریه‌پردازی آشکار شود و زمینه را برای شکل‌گیری نظریاتی معتبرتر از لحاظ علمی فراهم سازد. با توجه به توسعه روزافزون مرزهای اقتصاد اسلامی، پرداختن به مباحث روش‌شناسی و معرفت‌شناسی این شاخه دانشی اهمیت فراوانی پیدا کرده است. نگارش کتاب *روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی* توسط حسن‌آقا نظری به‌عنوان اولین کتاب به زبان فارسی در این عرصه می‌تواند گام مهمی در این زمینه به شمار رود. در این مقاله ضمن معرفی این کتاب و مضمون کلی نویسنده، به بررسی و نقد دیدگاه‌های مطرح‌شده در آن می‌پردازیم. این نقد و بررسی هم شامل ابعاد شکلی و ظاهری اثر و هم شامل محتوا و مضامین کتاب می‌شود.

۲. معرفی کلی اثر

کتاب *روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی* تألیف حسن‌آقا نظری با مشارکت سازمان سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۹۶ به چاپ رسیده است. کتاب در قطع وزیری و ۲۷۸ صفحه است. این کتاب برای دانشجویان رشته اقتصاد اسلامی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری به‌عنوان منبع درس روش‌شناسی اقتصاد اسلامی تدوین شده است. مباحث کتاب در شش بخش تدوین شده است که هر کدام حاوی فصول متعددی است:

- بخش اول: اندیشه‌های بنیادین علوم اجتماعی
- بخش دوم: روش‌شناسی علوم اجتماعی
- بخش سوم: اندیشه‌های بنیادین شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی
- بخش چهارم: روش‌شناسی علم اقتصاد

- بخش پنجم: مبانی علم اقتصاد خرد اسلامی

- بخش ششم: مبانی علم اقتصاد کلان اسلامی

در بخش اول نویسنده در طی چهار فصل، به بیان مفاهیم اساسی درباره مفهوم نظریه، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی می‌پردازد و سپس با تعریف علم به‌مثابه کشف واقعیت، به تفاوت واقعیت اجتماعی و واقعیت طبیعی می‌پردازد. سپس نهادها را به‌عنوان خاستگاه علوم اجتماعی-اقتصادی معرفی می‌کند و درباره مفهوم و ماهیت نهادها از منظر نهادگرایان قدیم و جدید بحث می‌کند و با طرح دیدگاه‌های سرل، بحث چستی نهاد را جمع‌بندی می‌کند و در پایان فصل سوم، کارکردهای اقتصادی نهادها را برمی‌شمارد. در آخرین فصل از این بخش به تطبیقات چستی نهاد یا «اعتبارات بعدالاجتماع» می‌پردازد و ضمن همسان‌دانستن اعتبارات اجتماعی با چستی نهاد از منظر سرل، احکام اجتماعی ثابت و متغیر اسلامی را جزئی از اعتبارات برمی‌شمارد. بدین ترتیب نتیجه می‌گیرد که این احکام هستی‌هایی عقلایی-اجتماعی هستند که هم آثار واقعی دارند و هم هستی‌های اجتماعی دیگر از جنس خود را به‌دنبال دارند و لذا موضوع مطالعه و بررسی علوم اجتماعی قرار می‌گیرند.

در بخش دوم کتاب، با معرفی دو نوع روش اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی در علوم اجتماعی و برشمردن مزایا و کاستی‌های هر کدام، «روش ترکیبی» را به‌عنوان روش بهینه برای مطالعات علوم اجتماعی مطرح می‌کند.

در بخش سوم، نویسنده کتاب وارد علم اقتصاد اسلامی می‌شود و در سه فصل با عناوین «انسان اقتصادی»، «نهادهای خرد اقتصاد اسلامی» و «نهادهای کلان اقتصاد اسلامی»، به بیان نهادهای شکل‌دهنده واقعیات اقتصادی به‌عنوان موضوعات علم اقتصاد اسلامی می‌پردازد. او نهادهای مالکیت خصوصی، مبادله، مصرف، حق فقرا در اموال اغنیا و ارث را به‌عنوان نهادهای خرد اقتصاد اسلامی برمی‌شمارد و حق عموم در منابع طبیعی قبل از تولید، حق نظارات حاکمیت بر بهره‌برداری بخش خصوصی از منابع طبیعی و تأمین اجتماعی را به‌عنوان نهادهای کلان اقتصاد اسلامی احصا می‌کند.

سپس در بخش چهارم نویسنده به مسئله اصلی کتاب یعنی روش‌شناسی علم اقتصاد باز می‌گردد و پس از نقد روش‌شناسی علم اقتصاد نئوکلاسیک، روش‌شناسی علم اقتصاد

اسلامی را با رویکرد ساختار نهادی ارائه می‌دهد و به‌عنوان مثال، تأثیرگذاری متغیر بهره و سود را در شکل‌گیری رویدادهای عینی اقتصاد بررسی می‌کند.

بخش پنجم شامل فصول «تحلیل رفتارهای اقتصادی افراد با رویکرد نهادی»، «سازوکار بازار با رویکرد نقد آن»، «تفاوت اساسی چپستی بازار در اقتصاد اسلامی با اقتصاد متعارف»، «تخصیص منابع براساس سازوکار بازار با رویکرد آموزه‌های اسلامی» و «محدودیت توان محاسباتی و کسب اطلاعات» است.

بخش آخر نیز شامل فصول «نقش چگونگی جریان پول در شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی»، «بازار سرمایه براساس هماهنگی بخش اعتباری و حقیقی»، «مسئولیت دولت اسلامی نسبت به تأمین زیرساخت‌های فرایند توسعه» و نهایتاً «اقتصاد دانش‌بنیان و تأثیر آن در تحول مفاهیم و نظریات علمی اقتصاد» می‌شود.

از آنجاکه این کتاب به‌مثابه کتاب درسی تدوین شده است، در ابتدای هر فصل، هدف کلی و اهداف رفتاری آن فصل و در پایان آن، خلاصه فصل، پرسش‌های فصل و منابعی برای مطالعه بیشتر درج شده است.

۳. خاستگاه اثر

با گسترش حوزه‌های مطالعات اقتصاد اسلامی و افزایش گرایش اندیشمندان و نخبگان دانشگاهی و حوزوی به این عرصه و شکل‌گیری رشته دانشگاهی مستقلی در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تحت عنوان «اقتصاد اسلامی» در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری، نیاز روزافزونی به تدوین کتاب‌های درسی برای دانشجویان این رشته به وجود آمده است. در این راستا، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) با همکاری پژوهشگاه حوزه و دانشگاه اقدام به تولید محتوا در این زمینه کرده‌اند. کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی شصت و نهمین کار مشترک این دو نهاد برای تدوین محتوای علوم انسانی اسلامی بوده است.

از زمان شکل‌گیری حوزه دانشی اقتصاد اسلامی، یکی از مسائل اصلی در این زمینه، مباحث روش‌شناسی اقتصاد اسلامی بوده است که در جای‌جای کتاب‌های اقتصاد اسلامی بدان پرداخته شده است. این دغدغه در دو دهه اخیر شدت گرفته و علاوه‌بر کتاب مورد بررسی به‌عنوان اولین کتاب مستقل تحت عنوان روش‌شناسی اقتصاد اسلامی به زبان

فارسی، مقالات متعددی در این زمینه منتشر شده است که نشان از توجه روزافزون به مسئله روش‌شناسی اقتصاد اسلامی در سه دهه اخیر دارد (برای نمونه، نک: انس زرقا، ۱۳۸۳؛ دادگر، ۱۳۷۹؛ عیوضلو، ۱۳۷۹ و ۱۳۹۸، زرییاف، ۱۳۹۴، رفیعی آتانی، ۱۳۹۴؛ میرمعزی، ۱۳۹۰، نظری، ۱۳۹۷ و ۱۳۸۹).

پرداختن به مسئله روش‌شناسی اقتصاد اسلامی یکی از جهت توسعه مرزهای این دانش و یکی از جهت لزوم کاربردی‌کردن و عملیاتی‌سازی نظریات این شاخه دانشی ضرورت پیدا کرده است. مسائل روش‌شناسی با معرفت‌شناسی قرابت بسیار زیادی دارد و لذا مقالات منتشرشده در این زمینه عمدتاً به بررسی و نقد دوگان‌های مکتب/علم، هنجاری/اثباتی، اخلاق/شناخت، عدالت/معرفت، مبانی اسلامی/واقعیت مشاهده‌شده، احکام شریعت/نظریات علمی و فقهت/کارشناسی پرداخته‌اند. این چالش روش‌شناختی از آنجا ناشی می‌شود که در مواجهه عالمان اسلامی با آنچه در غرب به‌عنوان دانش اقتصاد مطرح است اعم از مکاتب لیبرالیستی و سوسیالیستی و غیر آن‌ها، این اندیشمندان از یک سو با مجموعه عظیمی از میراث اندیشه اسلامی شامل فقه و فلسفه و کلام و تفسیر مواجه‌اند که بخش درخور توجهی از آن‌ها به مسائل اجتماعی و اقتصادی پرداخته است و از سوی دیگر با مجموعه‌ای از نظریات و دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متعارض در اندیشه غرب مواجه‌اند که درباره حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی انسان برنامه‌ها و توصیه‌های متعددی را مطرح کرده‌اند. در این مواجهه، برخی از متفکران به‌سادگی یکی از دو طرف ماجرا را کنار گذاشته‌اند و یا کاملاً در اندیشه‌های سکولار غربی فرو رفته‌اند یا بدون توجه به تحولات عینی و اجتماعی ناشی از مدرنیته، مشغول به تفلسف و تفقه به سبک سنتی آن در جهان اسلام شده‌اند و با همان مثال‌ها و مسائل پیشامدرن سروکار دارند. تکلیف هر کدام از این دو نحله نسبتاً روشن است و از محل بحث ما خارج است. چالش روش‌شناسی اقتصاد اسلامی ناظر به کسانی است که به نوعی به‌دنبال جمع بین آموزه‌های دینی (اعم از نص کتاب و سنت و همچنین نوشته‌های فقهی و حکمی و تفسیری) از یک سو و تبیین و تفسیر واقعیات اقتصادی و همچنین موضع‌گیری درباره نظریات دانش اقتصاد مدرن با همه تنوع و تکثر آن از سوی دیگر هستند. در این راستا، کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی تلاشی است برای ایجاد ارتباط منطقی بین احکام دینی و واقعیات‌های اجتماعی و اقتصادی از طریق واقعیت‌نهادی.

۴. سابقه اثر

کتاب *روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی* را می‌توان به نوعی در ادامه آثار قبلی نویسنده کتاب به‌ویژه کتاب *نظریه‌پردازی اقتصاد اسلامی* و همچنین مقاله «روش‌شناسی واقعیت‌نهادی» (۱۳۹۷) دانست. همچنین نویسنده کتاب در مقاله دیگری که در سال ۱۳۹۸ به چاپ رسیده است، با توجه به سه دلیل «ضرورت اقتصاد اثباتی برای تحقق آرمان‌های مکتبی اسلام»، «وجود گزاره‌های اقتصاد توصیفی در منابع نقلی اسلام» و «تأثیر مبانی و اصول مکتبی اسلام در رفتارهای اقتصادی» امکان‌پذیری اقتصاد اسلامی را نشان می‌دهد. مروری بر آثار و تألیفات ایشان نشان می‌دهد که ماهیت علمی اقتصاد اسلامی و روش نظریه‌پردازی در آن یکی از دغدغه‌های اصلی نویسنده کتاب مورد بررسی است. مضمون اصلی اندیشه ایشان در زمینه دانش اقتصاد اسلامی، تبیین رابطه میان اعتباریات با واقعیات اجتماعی و اقتصادی است. از این جهت، نویسنده کتاب مورد بررسی، با اتکا به نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبایی و با بهره‌گیری از مفاهیم اقتصاد نهادگرا، تلاش کرده است نشان دهد که امور اعتباری شامل احکام شرعی یا قانونی یا عقلایی، بر رفتارهای مختلف انسان در زمینه‌های گوناگون حیات اجتماعی اثر می‌گذارد و بنابراین، رفتارهای اجتماعی و اقتصادی را در جامعه‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی، نمی‌توان همانند پدیده‌های طبیعی یکسان و یکنواخت و محکوم به قاعده و قانون واحدی دانست (نظری، ۱۳۸۶، ۵۲). به بیان دیگر، تفاوت در اعتبارات اجتماعی منجر به تفاوت در رفتارها و واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شود. با تغییر واقعیت‌های مورد بررسی، نظریات علمی حاصل از شناخت این واقعیت‌ها نیز متفاوت خواهد شد.

۵. نقد شکلی

کتاب به‌لحاظ ظاهری در قالب ثابت کتاب‌های انتشارات سمت صفحه‌آرایی شده است. طرح جلد کتاب بسیار ساده و فاقد محتوا و مضمون خاصی است. از آنجاکه این کتاب به‌عنوان کتاب درسی تدوین شده است، در ابتدای هر فصل اهداف و در انتهای آن جمع‌بندی و منابع مرتبط آورده شده است. با این حال، تمام کتاب فاقد هر گونه شکل و جدول و نمودار برای تسهیل یادگیری دانشجویان است درحالی‌که نویسنده کتاب می‌توانست در برخی موارد با رسم مدل‌های مفهومی و بصری‌سازی شبکه مفاهیم و

ارتباطات متقابل آن‌ها، فهم مطالب را ساده‌تر کند. در حال حاضر، خواننده باید تمام کتاب را خط‌به‌خط مطالعه کند تا بتواند الگوی ذهنی نویسنده را ادراک کند.

شاید مهم‌ترین اشکال شکلی کتاب را با توجه به هدف آموزشی آن، قلم بسیار ثقیل نویسنده کتاب دانست. استفاده از عبارات و اصطلاحات بسیار تخصصی فلسفه و منطق به زبان عربی، فهم متن را نه تنها برای دانشجویان و تحصیل‌کردگان دانشگاهی که حتی برای افراد با صبغهٔ حوزوی نیز دشوار کرده است. به‌عنوان مثال به جملات زیر توجه کنید:

گزارهٔ «دولت تشکیل شده است» هم گزاره و هم اخبار و هم مخبریه از واقعیت‌های نهادی‌اند. (ص ۴۱)

انسان دارای حیث التفاتی است که از جهتی به درونی و بیرونی (ذاتی و عرضی) و از جهت دیگر به فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. (ص ۴۱)

اعتبار و فرض، تحقق مفهوم یک فعالیت ذهنی و عمل نفسانی جهت ترتیب اثر مورد نظر است. (ص ۶۰)

جامعه‌ای که افراد از طریق نهادها و براساس آن‌ها رفتار می‌کنند، منطق موقعیت عام ناظر به این رفتار، معطوف به این نهادهاست. (ص ۹۲)

نمونه‌های این موارد در متن بسیار زیاد به چشم می‌خورد که با توجه به پیچیدگی اصل مبحث، فهم آن را بسیار دشوار می‌کند. علاوه‌براین، در برخی موارد، علائم نگارشی نیز به‌درستی استفاده نشده است.

اشکال دیگر کتاب استفاده از تیرهای طولانی و ناگویا است مانند «اعتبارات بعد الاجتماع مبنای فلسفی شکل‌گیری نهادهای اجتماعی (تفاوت نهادها براساس اختلاف اعتبارات بعد الاجتماع» یا «همبستگی واقعیت‌های نهادی با توان‌افزایی انجام حقوق و تکالیف اجتماعی» یا «چیستی نهاد و تأثیر آن در شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی-اقتصادی و رابطهٔ آن با علوم اجتماعی» یا «آسیب‌شناسی خلق اعتبار براساس اعتبار در نهادهای اقتصادی-مالی متعارف (شکل‌گیری حلقه‌های به‌هم‌پیوستهٔ اعتبار)».

اگرچه نویسنده تلاش کرده است سیری منطقی را از ابتدای کتاب دنبال کند، اما تقریباً تمامی فصول کتاب بدون مقدمه است و ارتباط هر فصل با مباحث فصل قبلی برای خواننده روشن نیست. به‌عنوان مثال، فصل دوم با ذکر تفاوت‌های موضوع علوم طبیعی و علوم اجتماعی پایان می‌یابد و فصل بعدی یکباره مسئلهٔ نهادها مطرح می‌شود و تعریف نهاد

از منظر نهادگرایان. همچنین ربط بخش دوم که درباره روش‌شناسی علوم اجتماعی بحث می‌کند با بخش سوم که به اندیشه‌های بنیادین شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی می‌پردازد توضیح داده نشده است.

عنوان فصل دوم از بخش چهارم دقیقاً همان عنوان کتاب است: «روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی». اگر نویسنده تمام عنوان کتاب را در همین یک فصل تبیین کرده است پس چه نیازی به فصول دیگر است؟ و اگر این فصل در کنار فصول دیگر به تبیین موضوع کتاب می‌پردازد نباید عنوان آن دقیقاً همان عنوان کتاب باشد.

در سراسر کتاب، از عبارت «بی‌شک» و «بدیهی است» بسیار استفاده شده است درحالی‌که در ادبیات علمی کمتر از این عبارات باید استفاده کرد خصوصاً اینکه ادعاهایی که پس از این عبارات آورده شده است از منظر فلسفه و روش‌شناسی اقتصاد مورد انتقادهای جدی قرار دارد.

۶. نقد محتوایی

در این بخش به بررسی انسجام و نظم منطقی کتاب، توانایی تجزیه و تحلیل مسئله، هماهنگی محتوا با مبانی و سرفصل‌ها، نحوه بهره‌گیری از ابزارهای علمی، کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌ها، جایگاه اثر در برنامه آموزشی و نهایتاً نقد و تحلیل روش‌شناختی اثر پرداخته می‌شود.

۱.۶ انسجام و نظم منطقی در کل اثر و در زیربخش‌ها

مسئله اصلی کتاب، روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی است و برای اینکه نویسنده بتواند موضوع خود را منقح و تبیین کند، بحث خود را از علوم اجتماعی و روش‌شناسی آن آغاز می‌کند و سعی می‌کند با تزریق مفهوم نهاد، ماهیت علمی اقتصاد اسلامی را نشان دهد. اگرچه مباحث روش‌شناسی و معرفت‌شناسی قرابت و درهم‌تنیدگی بسیاری با هم دارند، اما به کرات مشاهده می‌شود که نویسنده موضوع اصلی کتاب یعنی روش‌شناسی را رها می‌کند و به تبیین معرفت‌های درجه یک اقتصاد اسلامی (و نه حتی معرفت‌شناسی آن) می‌پردازد. به‌عنوان مثال، در بخش سوم کتاب با عنوان اندیشه‌های بنیادین شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی، ابتدا انسان اقتصادی از منظر اقتصاد نئوکلاسیک طرح و نقد می‌شود و سپس انسان

اقتصادی براساس آموزه‌های اسلامی معرفی می‌شود. اگرچه تیرهای این فصل «روش‌شناسی تعریف انسان اقتصادی در علم اقتصاد و نقد آن» و «نقد روش‌شناسی تعریف انسان اقتصادی در ادبیات علم اقتصاد» و نیز «روش‌شناسی انسان اقتصادی براساس آموزه‌های اسلامی» است، اما در محتوای زیر این عناوین هیچ بحث روش‌شناختی صورت نگرفته است بلکه ابتدا پیشینه انسان اقتصادی و سپس ویژگی‌های آن شامل پی‌جویی نفع‌شخصی و عقلانیت‌ابزاری مطرح شده و در تیر بعدی، نقدهای «مکتب تاریخی آلمان» به این مباحث ذکر شده است. جدای از اینکه معلوم نیست چرا نویسنده نقدهای این مکتب اقتصادی را ذکر کرده و چرا راساً و از منظرگاه خودش انسان اقتصادی نئوکلاسیک را نقد نکرده است، محتوای نقدهای این مکتب هم لزوماً از منظر روش‌شناسی علم اقتصاد نیست و طیف گسترده‌ای از مباحث را در بر می‌گیرد که بعضاً به تعارضات انسان اقتصادی نئوکلاسیک با مبانی مکتب تاریخی (به‌طور خاص، نسبی بودن قوانین اقتصادی، تحولی بودن شرایط و نهادهای اجتماعی و روش تحقیق استقرایی و استنتاجی) می‌پردازد. مشخص نیست که نسبت نویسنده کتاب با مکتب تاریخی چیست و چرا از منظر این مکتب به نقد انسان اقتصادی نئوکلاسیک پرداخته است.

دور شدن از مباحث روش‌شناختی را در فصول دیگر بخش سوم می‌توان دید. دو فصل «نهادهای خرد اقتصاد اسلامی» و «نهادهای کلان اقتصاد اسلامی» به بیان معارف درجه یک در سطح دانش اقتصاد می‌پردازد و هیچ رویکرد روش‌شناختی در آن‌ها دیده نمی‌شود.

همچنین بخش پنجم و ششم کتاب نیز به مبانی علم اقتصاد خرد اسلامی و مبانی علم اقتصاد کلان اسلامی می‌پردازد که باز هم ارتباط مشخصی با موضوع اصلی کتاب یعنی روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی ندارد و صرفاً به بیان دیدگاه‌های اقتصاد اسلامی با ملغمه‌ای از ادبیات نهادگرایی می‌پردازد.

حتی نویسنده در فصل سوم از بخش دوم که به روش‌شناسی متناسب به رویکرد نهادی می‌پردازد، نهایتاً به این گزاره کلی اکتفا می‌کند که موضوع پژوهش، تعیین‌کننده روش‌شناسی آن است و برای شناخت نهادها، باید از روش «تحلیلی-تجربی» و یا «روش عقلی» و یا «روش اجتهاد از منابع معتبر دینی» استفاده کرد (نظری، ۱۳۹۶، ۹۳). نویسنده از این جلوتر نمی‌رود که در چه مواقعی و در کدام نوع نهادها از هر کدام از این روش‌ها می‌توان استفاده کرد و رهاکردن بحث در اینجا ممکن است این تصور را ایجاد کند که نهادها را

با هر روشی می‌توان مطالعه کرد! نویسنده می‌باید با دسته‌بندی و تفکیک نهادها، روش‌شناسی متناسب با هر نوع را مشخص می‌کرد و اگر هم همه نهادها را با هر روشی می‌توان شناخت که دیگر نیازی به بحث روش‌شناختی در نهادها نبود. به بیان دیگر، یا از نظر نویسنده، نهادها همگی ماهیت یکسانی دارند و بنابراین طبق پیشفرض خود که موضوع پژوهش، تعیین‌کننده روش‌شناسی است، باید برای شناخت همه انواع نهادها از یک روش خاص استفاده شود و لذا نباید انواع روش‌های مختلفی را در این زمینه مطرح کرد؛ یا اینکه نویسنده قائل به تفاوت در ماهیت انواع نهادهاست و برای هر کدام از انواع نهادها، روش خاصی را پیشنهاد می‌دهد که در آن صورت باید این دسته‌بندی مدنظر از نهاد را ارائه می‌داد و روش‌شناخت خاص هر کدام را هم به صورت مستدل تعیین می‌کرد.

۲.۶ نقد منابع

اگرچه نویسنده اهتمام زیادی در استفاده از منابع دست اول و ارجاع‌دهی مناسب داشته است، در برخی موارد اندک، ادعاهایی بدون استناد یا با استناد دست‌چندم مطرح شده است. مثلاً در صفحه ۲۷ دیدگاه به «وینچ» نسبت داده شده بدون اینکه هیچ منبعی برای آن ذکر شود؛ یا در صفحه ۲۳ از قول استوارت میل مطلبی نقل شده و به جای استناددهی به آثار میل، به منبع فارسی دست دوم ارجاع داده شده است.

علاوه‌براین، در تعریف برخی از اصطلاحات و نظریات اقتصادی رایج به تعاریف مندرج در کتاب‌های درسی اکتفا شده است که به نظر می‌رسد با توجه به موضوع کتاب که اختصاصاً درباره مباحث روش‌شناسی اقتصاد است ارجاع به چنین منابعی چندان مقبول نیست. به عنوان مثال، در صفحه ۱۰۲، در تبیین مطلوبیت به جای ارجاع به کتاب *اقتصاد خرد* نپدیک و راینفیلد، می‌باید به نظریات بنتام و میل و جونز ارجاع داده می‌شد. همچنین در تعریف عقلانیت اقتصادی و نظریه ترجیحات و ملاک تفکیک نظریه اقتصاد خرد و نظریه اقتصاد کلان به منابع ضعیفی ارجاع داده شده است. با توجه به اینکه نویسنده در صدد نقد این مباحث است، تقریر صحیح و دست اول آن‌ها موضوعیت دارد.

۳.۶ کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌ها

به نظر می‌رسد یکی از موارد ابهام در فهم دیدگاه نویسنده کتاب، به کار بردن اصطلاح «اعتبار» است. نویسنده با اتکا به نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبایی، از عبارت اعتبار در مقابل حقیقت استفاده می‌کند و موضوع علوم اجتماعی را امور اعتباری و موضوع علوم طبیعی را امور حقیقی می‌داند. اگرچه نویسنده در فصل چهارم از بخش اول تلاش کرده است مراد خود از اعتبار و اعتباریات و امور اعتباری را مشخص کند، اما مفهوم اعتبار بدون جمع‌بندی رها شده است. از نگاه نویسنده، اعتبارات اجتماعی از جهت هستی‌شناختی، غیر واقعی‌اند اما چون آثار واقعی به دنبال دارند، نوعی نهاد (بنا به تعریف سرل از نهاد) هستند. همچنین نویسنده احکام عقلایی و احکام شرعی را نیز داری ماهیت مشترک نهادی می‌داند که با واقعیت‌های مورد بررسی علوم طبیعی متفاوت‌اند.

از سوی دیگر، در مطالعات اقتصادی، بین دو بخش واقعی (real sector) و مالی (financial sector) تمایز وجود دارد که بعضاً بخش مالی را تحت عنوان «بخش اعتباری» نامگذاری می‌کنند. نویسنده کتاب پس از بحث‌های مفصل درباره تفاوت امور اعتباری و امور حقیقی به عنوان موضوع علوم اجتماعی و علوم طبیعی، در فصل دوم از بخش ششم، بحث از هماهنگی «بخش اعتباری و حقیقی» می‌کند و منظور او همان تمایز بخش مالی از بخش واقعی است. در این فصل نویسنده به سیر تحول اندیشه ارتباط بین بخش حقیقی و اعتباری در نهادهای اقتصادی متعارف می‌پردازد و خلق اعتبار براساس اعتبار را در نهادهای مالی متعارف آسیب‌شناسی و نقد می‌کند و نهایتاً مبتنی بر عقود اسلامی، ساختار بازار سرمایه جایگزینی را پیشنهاد می‌دهد در آن بخش اعتباری و بخش مالی با هم هماهنگی دارند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، دو معنای کاملاً متفاوت از اعتبار و حقیقت توسط نویسنده کتاب به کار گرفته شده است که این دو معنای متفاوت، می‌تواند منشأ اختلافات جدی در برداشت از مفهوم مورد نظر نویسنده شود. افراد با زمینه مطالعات فلسفی عمدتاً معنای اول از اعتبار/حقیقت را ادراک می‌کنند و برای افراد با زمینه مطالعات کاربردی اقتصادی بیشتر معنای دوم متبادر می‌شود. فهم هر دو این معانی با حفظ تفاوت آن‌ها و عدم ارتباط آن‌ها با هم، کار دشواری است و شاید با انتخاب معادل‌های بهتر بتوان از این ابهام جلوگیری کرد.

علاوه بر این، نویسنده نتوانسته است تصویر روشن و کاملی از شبکه مفاهیم نهادگرایی ارائه دهد. در زیرعنوان کتاب، نویسنده از «رویکرد واقعیت نهادی» سخن می‌گوید اما هیچ جای کتاب درباره این رویکرد توضیحی نداده است. آنچه در محتوای کتاب دیده می‌شود ارتباط نهادها با واقعیت‌های اقتصادی و شباهت مفهومی احکام شریعت با نهادهاست. البته نویسنده در فصل سوم بخش اول، تعاریف مختلف نهاد را از منظر نهادگرایان قدیم و جدید مطرح کرده است اما صرفاً یک تعریف خاص از سرل را مفروض می‌گیرد و بقیه مباحث خود را روی این مفهوم از نهاد پیش می‌برد. علاوه بر این، نویسنده از اصطلاح «ترتیبات نهادی» و «ساختار نهادی» هم استفاده می‌کند بدون اینکه منظور خود را از این اصطلاحات تبیین کرده باشد.

مشکل دیگر در رابطه نهاد با واقعیت است. نویسنده در صفحه ۴۵ می‌گوید مهم‌ترین عنصری که یک نهاد را ایجاد می‌کند اعتبار و باور جمعی به آن است و صریحاً نهاد را یک «واقعیت» اجتماعی می‌داند اما در صفحه ۴۷ می‌گوید «نهادها مشتمل بر واقعیت نهادی‌اند». در صفحه ۴۹ یک جا می‌گوید «علوم اجتماعی باید قوانین حاکم بر رفتارهای مشترک را مورد فهم و کشف قرار دهد». پس تا اینجا قوانین حاکم بر رفتارهای مشترک انسان‌ها را مترادف با نهاد و هر دو را مترادف با «واقعیت» اجتماعی می‌داند. در همان صفحه ۴۹ می‌نویسد که «هر گزاره‌ای که درباره نهاد و واقعیت‌های نهادی نهفته در آن شکل می‌گیرد بیانگر یک واقعیت اجتماعی است». یعنی هم نهاد و هم واقعیت نهادی هر دو یک واقعیت اجتماعی هستند. و در صفحه ۵۳ فلسفه وجودی نهادها را بسترسازی تعامل افراد با یکدیگر می‌داند.

رابطه بین احکام شریعت و نهادها هم به خوبی ترسیم نشده است. نویسنده از یک سو، احکام اجتماعی اسلام را «مبنای شکل‌گیری نهادها» می‌داند و از سوی دیگر احکام شریعت را «دارای ویژگی نهادی» می‌داند (نظری، ۱۳۹۶، ۶۷). از یک سو احکام شریعت را همانند نهادها، واقعیت اجتماعی می‌داند و از سوی دیگر احکام را دارای واقعیت نهادی می‌داند (نظری، ۱۳۹۶، ۶۹).

۴.۶ جایگاه اثر در برنامه آموزشی

کتاب مورد بررسی به‌عنوان منبع درس روش‌شناسی اقتصاد اسلامی برای رشته اقتصاد اسلامی در مقاطع ارشد و دکتری نگاشته شده است. اگرچه عنوان کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی است اما محتوای آن شامل مباحث معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی (بخش سوم) و همچنین محتوای دانشی اقتصاد اسلامی نیز می‌شود (به‌ویژه بخش پنجم و ششم). گستره مباحث کتاب و مضمون فلسفی آن، مانع از ارتباط برقرار کردن خواننده دانشجو با جهت‌گیری اصلی کتاب می‌شود. به بیان دیگر، برای مخاطب دانشجو مشخص نیست که هدف از مطالعه این کتاب چیست. آیا نویسنده دنبال این است که نشان دهد اقتصاد اسلامی ماهیت علمی دارد؟ یا اینکه احکام شریعت را می‌توان به نحوی، با علوم اجتماعی پیوند داد؟ اگرچه این‌ها مسائل مهمی است اما به نظر می‌رسد خواننده انتظار دارد در کتاب روش‌شناسی اقتصاد اسلامی، درباره روش تحلیل پدیده‌های اجتماعی در علم اقتصاد اسلامی و منطق حاکم بر نظریات اقتصاد اسلامی و ارائه شاخصه‌هایی برای ارزیابی نظریات اقتصاد اسلامی آشنا شود اما هیچ مطلبی در کتاب در این زمینه‌ها یافت نمی‌شود. اهتمام نویسنده صرفاً در نقد روبنایی و نه زیربنایی اقتصاد نئوکلاسیک (آن هم نه از موضع استقلال فکری بلکه با اتکا به سایر مکاتب اقتصادی مانند نهادگرایی و مکتب تاریخی) و تلاش برای نشان دادن تأثیر احکام شریعت در موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد خلاصه می‌شود که نام آن را علم اقتصاد اسلامی گذاشته است.

۷. نقد و تحلیل روش‌شناختی

دغدغه اصلی نویسنده کتاب مورد بررسی، ایجاد ارتباط میان احکام شریعت و موضوعات علم اقتصاد است. او می‌خواهد این کار را با بهره‌گیری از مفهوم «نهاد» انجام دهد. از نگاه نویسنده، روش هر علم به موضوع آن علم بستگی دارد و با تغییر موضوع علم، روش‌شناسی آن نیز متحول می‌شود (نظری، ۱۳۹۶، ۲۲). به همین جهت، بخش اول کتاب به بیان تفاوت‌های واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی اختصاص یافته است. از نگاه نویسنده، چون برخی اعمال اجتماعی پوشش اعتباری دارند، روش‌شناخت آن‌ها از روش‌شناخت پدیده‌های طبیعی متفاوت است چون

در شناخت پدیده‌های طبیعی از علل بیرونی تحقیق می‌شود اما در واقعیت‌های اجتماعی، علل بیرونی به‌عنوان شرایط و مقدمات تاثیرگذارند و باید دلایل شکل‌گیری و تحقق این واقعیت‌ها از قبیل قصد، انگیزه و قاعده رفتار انسانی را تفهم و درک کرد و با توجه به اینکه روش شناخت علمی متناسب با ساختار موضوع آن تعیین می‌شود، تمایز موضوع علوم طبیعی و علوم اجتماعی به‌طور منطقی تمایز این روش شناخت را به‌دنبال دارد (نظری، ۱۳۹۶، ۲۹).

سپس بخش عمده‌ای از محتوای کتاب به مرور تعاریف و مفاهیم مرتبط با نهاد اختصاص یافته است تا نشان داده شود که چگونه اعتبارات اجتماعی و از جمله احکام شریعت، واقعیت‌های اجتماعی را شکل می‌دهند و با تغییر این اعتبارات، موضوع علوم اجتماعی و در نتیجه روش‌شناسی آن متفاوت خواهد شد (نک: نظری، ۱۳۹۶، ۴۶ تا ۵۵). بخش‌های سوم، پنجم و ششم کتاب به بیان نهادهای برگرفته از احکام شریعت می‌پردازد که به تعبیر نویسنده، اندیشه‌های بنیادین شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی و همچنین مبانی این علم به شمار می‌رود. در ادامه به نقد ابعاد مختلف این مضمون کلی کتاب می‌پردازیم.

آنطور که از عنوان کتاب بر می‌آید، نویسنده بر «علم» بودن اقتصاد اسلامی تأکید دارد و علم را به‌مثابه کشف واقعیت تعریف می‌کند (نظری، ۱۳۹۶، ۱۶). او تصریح می‌کند که «علم اقتصاد اسلامی همانند دیگر علوم اقتصادی در جست‌وجوی کشف و فهم واقعیت اقتصادی است» (نظری، ۱۳۹۶، ۱۷۵). علم در زبان فارسی کاربردهای متفاوتی دارد و لزوماً در برابر ساینس (science به‌معنای علوم تجربی یا علوم طبیعی) به کار نمی‌رود. به‌عنوان مثال، در زبان فارسی از اصطلاحات «علم حقوق»، «علم فقه»، «علم ریاضیات»، «علم منطق» و... استفاده می‌شود که هیچ‌کدام ماهیت ساینس ندارند. علاوه‌براین، اصطلاح «ساینس» که در فارسی به «علم» برگردان شده است، تنها از قرن نوزدهم به بعد رایج شده است (Cruz, 2019). پیش از آن، آنچه امروزه ساینس می‌نامیم تحت عنوان «فلسفه طبیعی» یا «فلسفه تجربی» خوانده می‌شد. ویلیام ویول (Whewell, 1834) اصطلاح ساینستیس را به کنشگران فلسفه‌های طبیعی مختلف اطلاق کرد (Cruz, 2019). بنابراین، اولاً آنچه علم اقتصاد اسلامی می‌خوانیم ضرورتاً معنای ساینستیک ندارد و ثانیاً در اینکه علوم اجتماعی به‌طور کلی و «دیگر علوم اقتصادی» به تعبیر نویسنده کتاب مورد بررسی، ماهیت ساینستیک داشته باشند اختلاف نظر وجود دارد.

تا اواخر قرن نوزدهم و تا پیش از بروز و ظهور جریان‌نهایی‌گرایی در علم اقتصاد، بزرگان این علم میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی (یا به تعبیری، علوم اخلاقی) تمایز ماهوی قائل بودند. به‌عنوان مثال، استوارت میل (۱۸۴۴) در مقاله‌ی درباره‌ی روش و گستره‌ی اقتصادسیاسی، این دانش را زیرمجموعه‌ی فلسفه‌ی اخلاق تعریف می‌کند که مبتنی بر اصول موضوعه‌ی خود استدلال و استنتاج می‌کند و راهنمای عمل انسان را مشخص می‌سازد. میل تفاوت علوم اخلاقی با علوم طبیعی را در فقدان امکان تجربه در علوم اخلاقی می‌داند (Mill 1844, 47). تنها پس از ظهور نهایی‌گرایی و غلبه‌ی علم‌گرایی متأثر از علوم طبیعی بود که برخی از متفکران اقتصادی جریان غالب از جمله لئون والراس (۱۸۷۴)، آلفرد مارشال (۱۸۹۰) و جان نویل کینز (۱۸۹۰) را بدان واداشت که تصویری ساینتیفیک از علم اقتصاد ارائه دهند. البته هیچ‌کدام از این اقتصاددانان منکر وجود مباحث ارزشی و هنجاری و دستوری در علم اقتصاد نبودند بلکه تلاش آن‌ها در تفکیک موضوعات و مسائل علم اقتصاد بود. والراس علم اقتصاد (یا به تعبیر خودش، اقتصادسیاسی) را به سه حوزه‌ی اقتصادسیاسی محض، اقتصادسیاسی اجتماعی و اقتصادسیاسی کاربردی تقسیم می‌کرد (Walras, 1874) و موضوع اقتصادسیاسی محض را موضوعاتی مانند کمیابی و قیمت‌های نسبی می‌دانست که خارج از اراده‌ی انسان شکل می‌گیرند و لذا قابل بررسی با روش‌های ساینتیفیک (یعنی شناسایی، تأیید و تبیین) هستند. جان نویل کینز (۱۸۹۰) نیز دو مکتب متمایز در اقتصاد سیاسی را شناسایی کرد: اقتصادسیاسی به‌مثابه‌ی علم اثباتی (تحقیقی)، انتزاعی و قیاسی که عمدتاً در انگلستان جریان دارد درمقابل اقتصادسیاسی به‌مثابه‌ی علم اخلاقی، واقع‌گرا و استقرایی که بیشتر در آلمان رایج است و منتقدان روشنفکری از آن جانبداری می‌کنند (Keynes 1890, 9-10). نویل کینز طرفدار مکتب اول است و میان اقتصادسیاسی و کاربردهای عملی آن تمایز قائل می‌شود: کارکرد اقتصادسیاسی، بررسی واقعیت‌ها و کشف حقایق درباره‌ی آن‌هاست نه تجویز قوانین زندگی. از نگاه او، قوانین اقتصادی قضایای واقعیت هستند نه ادراکات عملی. او تلاش می‌کند اقتصادسیاسی را نوعی ساینس معرفی کند نه علم عملی یا بخشی از تحقیق اخلاقی. از نگاه او، این علم نسبت به برنامه‌های اجتماعی رقیب بی‌طرف است (Keynes 1890, 12-13). این تلاش‌ها نهایتاً در قرن بیستم به تفکیک حوزه‌های اثباتی و هنجاری در جریان غالب اقتصاد منجر شد. تأکید بسیار زیاد بر حوزه‌ی اثباتی که اوج آن در مقاله‌ی «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی» میلتون فریدمن (۱۹۵۳) آشکار شد، به تدریج «علم اقتصاد» را منصرف به «اقتصاد اثباتی» کرد. البته این انصراف ذهنی صرفاً

در لایه سطحی اقتصاد و عمدتاً در میان اقتصادخوانده‌های ایرانی رخ داد درحالی‌که در طول قرن بیستم و به‌ویژه اواخر این قرن، حوزه‌ی هنجاری اقتصاد با مباحث اقتصاد رفاه و نظریه‌ی ترجیحات توسط اقتصاددانان مشهوری همچون ارو و سن توسعه یافت. با این حال، نویسنده کتاب بدون این‌که هیچ‌یک تعرضی به مباحث هنجاری و ارزشی در دانش اقتصاد داشته باشد، صرفاً به جنبه‌های اثباتی پرداخته و مترادف علم اقتصاد با اقتصاد اثباتی را مسلم انگاشته است و چنین غفلتی در کتابی که به‌طور خاص به موضوع روش‌شناسی اقتصاد اسلامی پرداخته است قابل اغماض نیست.

جدای از مصادره به مطلوب کردن مفهوم علم اقتصاد و نادیده‌گرفتن بخش عمده‌ای از مباحث اقتصاد هنجاری، نویسنده کتاب تفاوت میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی را صرفاً در موضوع آن‌ها دانسته است و تأکید کرده است که «تئوری ذهنی دانشمند علوم اجتماعی از جنس ادراکات واقعی-اعتباری است اما تئوری دانشمند علوم طبیعی همیشه از جنس ادراکات واقعی است» (نظری، ۱۳۹۶، ۳۱). اما درباره‌ی اینکه این تفاوت چه دلالتی در تفاوت روش‌شناختی میان این دو ساحت معرفتی دارد، صرفاً به این ادعا که «موضوع هر دانشی روش آن را معین می‌کند» (نظری، ۱۳۹۶، ۲۲) اکتفا کرده است. تفاوت مذکور در موضوعات علوم طبیعی و اجتماعی صرفاً مربوط به «منشأ» شکل‌گیری و ایجاد واقعیت‌های مورد بررسی این علوم می‌شود نه در روش شناخت آن‌ها. اگر طبق تعریف نویسنده، علم صرفاً به دنبال شناخت واقع‌بما هو واقع باشد، فرقی نمی‌کند که منشأ ایجاد این واقعیت امری خارج از اراده‌ی انسان (مثلاً طبیعت) باشد یا نهادهای اجتماعی منبعت از قراردادهای انسانی یا احکام شریعت؛ به هر حال کارکرد علم، شناخت واقع است و از این نظر نمی‌توان میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی «تمایز روش‌شناختی» قائل شد.

علاوه بر این، از برخی قسمت‌های کتاب این‌گونه به نظر می‌آید که نویسنده میان اثبات‌گرایی در دانش اقتصاد و تجربه‌گرایی در علوم طبیعی خلط کرده است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نویسنده علم اقتصاد اسلامی را همانند سایر علوم اقتصادی، به دنبال کشف واقعیت می‌داند. اما مروری بر نظریات اقتصادی رایج چنین تعریفی را از علم اقتصاد تأیید نمی‌کند. به عنوان مثال، از نگاه آلفرد مارشال

واقعیت‌ها به‌تنهایی چیزی آموزش نمی‌دهند. تاریخ تنها درباره‌ی توالی‌ها و تصادف‌ها سخن می‌گوید اما تنها عقل می‌تواند آن‌ها را تفسیر کند و از آن‌ها درس‌هایی را

استخراج کند. علم اقتصاد حاصل حس مشترکی است که با تجهیزات تحلیل سازمان‌یافته و استدلال عمومی یاری شده است که عمل جمع‌آوری، مرتب‌سازی و استخراج نتایج از واقعیت‌هایی خاص را تسهیل می‌کند (Marshall 1890, 29).

والراس روش‌شناسی علم اقتصاد محض را به تبع علوم ریاضی فیزیک، روش ریاضی می‌داند. به باور او، روش ریاضی روشی عقلانی است نه تجربی، به این معنا که این علوم مفاهیم نوعی خود را از تجربه می‌گیرند و سپس از مفاهیم نوعی واقعی، مفاهیم نوعی ایدئال را انتزاع و تعریف می‌کنند و بر مبنای این تعاریف، کل چارچوب قضایا و اثبات‌های خود را به صورت پیشینی شکل می‌دهند. در نهایت آن‌ها به تجربه بازمی‌گردند اما نه برای تأیید نتایج خود بلکه برای کاربرد آن‌ها (Walras 1874, 71). استوارت میل نیز اقتصادسیاسی را لزوماً علمی انتزاعی با روش استدلالی می‌داند که مبتنی بر فروض خود و نه مبتنی بر واقعیت‌ها، استدلال می‌کند و لزوماً باید اینگونه استدلال کند، چون این علم بر اساس فرضیه‌ها ساخته می‌شود (Mill 1844, 43). فریدمن در مقاله «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی» تصریح می‌کند که لزومی ندارد فروض نظریات اقتصادی با واقعیت تطابق داشته باشد و لذا انتقادهایی را که با رد غیرواقعی بودن فروض، نظریات اقتصادی را مردود می‌دانند نمی‌پذیرد. از نگاه او، معیار ارزیابی نظریه، قدرت پیش‌بینی آن است (فریدمن، ۱۹۵۳) نه لزوماً تطابق آن با واقع. در روش مرسوم در دانش اقتصاد، اقتصاددانان مبتنی بر الگوهای ذهنی خود که در قالب فرمول‌های ریاضی بیان می‌شود، به مدلسازی روابط میان متغیرهای اقتصادی در فضایی انتزاعی و دور از واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی می‌پردازند و سپس توصیه‌هایی را برای رفع مشکلات موجود در جامعه ارائه می‌دهند. اگرچه در این فرایند نظریه‌پردازی، از آمار اقتصادی نیز استفاده می‌شود، اما این امر لزوماً به معنای کشف واقع بما هو واقع نیست بلکه نظریات اقتصادی ارزش کارکردی و عملیاتی دارند نه ارزش ذاتی و کاشفیت از واقع. نتیجه این تأکید بر روش‌های قیاسی و عقلانی، دورشدن نظریات اقتصادی از واقعیت‌های جوامع امروزی شده است به طوری که منتقدان بسیاری مانند مک‌لاسکی (۱۹۸۳)، دایک (۱۹۸۱)، فولی (۲۰۰۶)، هاسمن و مک‌فرسون (۲۰۰۶)، سن (۱۹۷۷)، استیگلیتز (۲۰۰۶)، سندل (۲۰۰۹) و ... بر غیرواقعی بودن و انتزاعی‌شدن بیش از حد نظریات اقتصادی اعتراضات جدی مطرح کرده‌اند.

مشکل اساسی دیگر در سیر مباحث کتاب، روشن نبودن جایگاه نهادگرایی در منظومه فکری نویسنده است. از یک سو، نویسنده کتاب تأکید بسیاری بر مفهوم نهاد و شبکه مفاهیم آن یعنی واقعیت نهادی، ترتیبات نهادی و ساختار نهادی دارد و در این مسیر به دیدگاه نهادگرایی همچون سرل (Searle, 1995, 1998, 2005) استناد می‌کند اما هیچ جا تصریحی نمی‌کند که آیا فروض بنیادین مکتب نهادگرایی را پذیرفته است و خود را نهادگرا می‌داند یا خیر. همچنین نه انتقادی به نهادگرایی مطرح شده است و نه به انتقادهای وارد بر نهادگرایی پاسخی داده شده است. حال سؤال این است که اگر نویسنده خود را نهادگرا می‌داند و مبانی نهادگرایی را جزء مفروضات خود به شمار آورده است، چه نسبتی میان اقتصاد اسلامی و اقتصاد نهادگرا به عنوان دو مکتب اقتصادی متفاوت، برقرار کرده است؟ آیا نویسنده خود را «نهادگرای اسلامی» می‌داند؟!

اشکال دیگر کتاب در ملاک تفکیک اقتصاد خرد از اقتصاد کلان است. در دیدگاه نویسنده کتاب مورد بررسی، تفاوت اقتصاد خرد و اقتصاد کلان در موضوع آن‌هاست یعنی اقتصاد خرد به بررسی رفتار «فرد» (اعم از فرد مصرف‌کننده یا فرد تولیدکننده یعنی بنگاه) می‌پردازد و اقتصاد کلان به بررسی متغیرهای کلان. نویسنده در صفحه ۵۲ می‌نویسد: «بی‌شک در تحلیل‌های اقتصاد خرد، رفتار فردی و بنگاه اقتصادی، بررسی و واکاوی علمی می‌شود» و در صفحه ۱۸۷ می‌نویسد

واحد اساسی تحلیل در اقتصاد متعارف فرد است. این مبنا متفرع بر اصالت فرد و فردمحوری در مبانی فلسفی این اقتصاد است. از این رو ملاحظه می‌شود که در مسائل اقتصادی همه امور را ... با ملاک حداکثرکردن مطلوبیت یا سود فرد تحلیل و ارزیابی می‌کنند

و در صفحه ۱۸۹ می‌نویسد:

در اقتصاد خرد که از کارگزاران و عوامل اقتصاد به صورت انفرادی یک تولیدکننده (بنگاه)، یک مصرف‌کننده بحث می‌کند، منظور تبیین، تحلیل و پیش‌بینی رفتار اقتصادی افراد و بنگاه‌ها در برار تغییر قیمت، دستمزدها و نرخ‌های اجاره و جریان‌ات خارج از اقتصاد ولی مؤثر بر آن است.

در تعریف اقتصاد کلان هم در صفحه ۲۱۵ می‌نویسد:

بی‌شک اقتصاد کلان موضوعاتی از قبیل درآمد ملی، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، اشتغال، سطح عمومی قیمت‌ها و مانند این متغیرها را بررسی می‌کند. این چنین مباحثی که به کل اقتصاد یک جامعه مربوط است، می‌تواند زمینه‌ساز درک عملکرد نظام اقتصادی حاکم بر این جامعه نیز باشد.

این در حالی است که تفاوت اقتصاد خرد و اقتصاد کلان، در روش تحلیل است نه در موضوع مورد بررسی. اقتصاد خرد مبتنی بر فردگرایی روش‌شناختی، بحث خود را از کوچکترین واحد اقتصادی یعنی فرد مصرف‌کننده یا فرد تولیدکننده آغاز می‌کند تا با تحلیل رفتار او به تصویری از بازارهای فردی و نهایتاً به عرضه و تقاضای کل در اقتصاد و «تعادل عمومی در تمامی بازارها» و قضایای رفاه برسد. بنابراین، نظریه اقتصاد خرد هم به دنبال مدلسازی کل اقتصاد و تحلیل متغیرهای کلان اقتصادی است اما این کار را از واحدهای جزئی فردی آغاز می‌کند اما نظریه اقتصاد کلان، نگاه کل‌نگر دارد و از ابتدا، تحلیل خود را از متغیرهای کلان آغاز می‌کند. کینز به‌عنوان بنیانگذار نظریه اقتصاد کلان در علت نامگذاری کتاب خود به نظریه عمومی می‌نویسد:

نظریه خود را نظریه عمومی نامیده‌ام [چون] عمدتاً با نظام اقتصادی به‌مثابه یک کل پرداخته‌ام... و استدلال می‌کنم که در گسترش نتایجی که به‌درستی در یک بخش منفرد اقتصادی به دست آمده به نظام اقتصادی به‌مثابه کل، اشتباهات مهمی رخ داده است (Keynes, 1936, xxxii).

او بر این باور است که «دوگان اصلی بین نظریه صنعت یا بنگاه فردی و پاداش‌ها و توزیع میان استفاده‌های متفاوت از مقدار معینی از منابع از یک سو، و نظریه محصول و اشتغال به‌عنوان یک کل از سوی دیگر است» (Keynes, 1936, 260). بدین ترتیب، نویسنده کتاب از یک سو با نظریه اقتصاد خرد مواجه است که متکی به فردگرایی روش‌شناختی است و از سوی دیگر با نظریه اقتصاد کلان مواجه است که روش کل‌نگر دارد و این دو رویکرد، تعارضات جدی با هم دارند و قابل جمع نیستند. به‌رغم اینکه موضوع اصلی کتاب مورد بررسی، روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی است، نویسنده هیچ موضع‌گیری در زمینه فردگرایی یا کل‌نگری روش‌شناختی ندارد و علم اقتصاد اسلامی را هم به‌عنوان اقتصاد خرد اسلامی و هم به‌عنوان اقتصاد کلان اسلامی تبیین کرده است گویی که این دو رویکرد متعارض روش‌شناسی به‌طور مسالمت‌آمیزی در علم اقتصاد اسلامی حضور دارند!

۸. نتیجه‌گیری

پرداختن به مسئله روش‌شناسی یکی از ضروریات توسعه علم و نقادی و اصلاح فرایند نظریه‌پردازی است. اگرچه مقالات متعددی در دو دهه اخیر در زمینه روش‌شناسی اقتصاد اسلامی منتشر شده است، کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی با رویکرد واقعیت‌نهادی، به‌عنوان اولین کتاب در زبان فارسی در این زمینه، می‌توانست جریان بزرگی را در این مسیر ایجاد کند. نویسنده کتاب تلاش کرده است با وام‌گیری مفهوم نهاد از اقتصاد نهادگرا، میان احکام شریعت به‌عنوان اموری اعتباری با واقعیت‌های مورد مطالعه علم اقتصاد رابطه برقرار کند و نشان دهد با تغییر اعتبارات و به تبع آن نهادها و واقعیت‌های نهادی، موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد تغییر می‌کند و با تغییر موضوع، روش‌شناخت آن نیز تغییر می‌کند. بنابراین، براساس دیدگاه نویسنده، چون واقعیت‌های اجتماعی ناشی از نهادهای برگرفته از احکام شریعت با واقعیت‌های اجتماعی جوامع غربی متفاوت است، شناخت این واقعیت‌ها با روشی متفاوت، منجر به تولید علم اقتصاد اسلامی می‌شود.

با این حال، ارزیابی محتوای کتاب نشان می‌دهد که این کتاب نتوانسته است انتظارات خواننده را در زمینه روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی برآورده سازد. اهتمام نویسنده بیش از آنکه معطوف به روش‌شناسی اقتصاد اسلامی به‌عنوان منطق نظریه‌پردازی یا معیار ارزیابی نظریات اقتصاد اسلامی باشد، ناظر به نشان‌دادن جنبه علمی بودن اقتصاد اسلامی و تفاوت واقعیت‌های مورد بررسی در اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف است. با این حال، تفاوت در واقعیت‌های مورد بررسی لزوماً منجر به تفاوت در روش‌شناخت نمی‌شود و اگر دیدگاه نویسنده کتاب را بپذیریم که واقعیت‌های اقتصادی در جامعه اسلامی به دلیل تفاوت اعتبارات اجتماعی برگرفته از احکام شریعت با واقعیت‌های اقتصادی در سایر جوامع متفاوت است، که البته سخن درستی است، نمی‌توان لزوماً به این نتیجه رسید که شناخت این واقعیت‌ها نیازمند روش دیگری است. در زمینه روش‌شناخت در علم اقتصاد نیز نویسنده نتوانسته است نوآوری یا طرح جدیدی دراندازد و صرفاً به ترکیب روش‌های اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی قناعت کرده است بدون اینکه مبانی این روش‌ها و علل پرداختن به آن‌ها و نفی هر کدام دیگری را، موشکافی و تحلیل شود. علاوه‌براین، طرح برخی از مباحث از سایر مکاتب اقتصادی به‌ویژه نهادگرایی و مکتب تاریخی آلمان بدون اعلام موضع نسبت به آن‌ها و تبیین نحوه ارتباط این مکاتب با اقتصاد اسلامی، از اصالت کتاب

به‌شدت کاسته است. همچنین بخش عمده‌ای از کتاب مشحون از گزاره‌ها و دعاوی معرفتی درجه اول و نه حتی معرفت‌شناسانه است و از این نظر، با عنوان کتاب همخوانی ندارد.

به‌منظور بهبود کتاب و ارتقای آن در چاپ‌های بعدی، پیشنهاد می‌شود متن کتاب به‌لحاظ ویرایشی بازبینی شود و برخی از عبارات متناسب با مخاطب دانشجوی ساده‌سازی شود تا مراد نویسنده راحت‌تر درک شود.

در صفحه ۱۶ که بحث از ماهیت علم است، اشتباه تایپی وجود دارد و به‌جای «الف» چیستی علم و کنش» باید عبارت «الف» چیستی علم و کشف» درج شود.

با توجه به اینکه کتاب حاضر در ادامه کتاب قبلی نویسنده تحت عنوان نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی است، به نظر می‌رسد عنوان کتاب باید تغییر کند چون محتوای کتاب گسترده‌تر از بحث روش‌شناسی صرف است. عناوین پیشنهادی می‌تواند ماهیت علمی اقتصاد اسلامی یا کارکرد نهادها در اقتصاد اسلامی یا بررسی سازوکار اثرگذاری امور اعتباری (از جمله احکام شریعت) در شکل‌گیری و تحول واقعیت‌های اقتصادی باشد.

نویسنده باید نسبت خود را با مبانی، فروض، نظریات و روش‌شناسی نهادگرایی مشخص کند و توضیح دهد که آیا این مبانی و فروض را پذیرفته یا به آن‌ها انتقاد دارد و در هر صورت، این مبانی و فروض و روش‌شناسی چه نسبتی با اقتصاد اسلامی دارند. آیا نویسنده محترم خود را نهادگرا می‌داند؟ آیا ارزش‌های نهادگرایی را با ارزش‌های اسلامی همراستا و بدون تعارض می‌بیند؟ کدام تقریر از نهادگرایی (قدیم یا جدید) را و با چه استدلالی می‌پذیرد؟ وجه برتری نهادگرایی بر سایر مکاتب اقتصادی چیست و چرا نویسنده از مفاهیم مندرج در سایر مکاتب اقتصادی بدینگونه استفاده نکرده است؟

انتقادات وارد بر اقتصاد نئوکلاسیک می‌باید از منظرگاه مشخصی انجام شود و صرف جمع‌آوری انتقادهای سایر مکاتب از جمله مکتب تاریخی آلمان یا اقتصاد رفتاری نمی‌تواند مقبول باشد. نویسنده باید انتقادهایی را که از منظر اقتصاد اسلامی به سایر مکاتب وارد است به‌صورتی منسجم مطرح کند.

به جز روش‌های اثبات‌گرا و تفسیرگرا، روش‌های بسیار متنوع دیگری برای شناخت مسائل اجتماعی و اقتصادی وجود دارد و نویسنده نه‌تنها هیچ‌ذکری از آن‌ها نکرده است بلکه گویی روش تحقیق در علوم اجتماعی را منحصر در این دو روش می‌داند. علاوه‌براین، اگر نویسنده حرف جدیدی در حوزه روش تحقیق در علوم اجتماعی ندارد، این فصل را

حذف کند بهتر است و گرنه اینکه بگوییم هر روشی مزایا و معایبی دارد پس برای استفاده از مزایای هر دو، ترکیبی از آن‌ها را استفاده کنیم به لحاظ منطقی پذیرفتنی نیست مگر آنکه بتوان این روش‌ها را از نظر مبنایی با هم سازگار کرد.

علی‌رغم اینکه کتاب نسبت به اقتصاد متعارف موضع انتقادی دارد، اما برخی از مفاهیم پایه و تقسیم‌بندی‌های رایج را بدون هیچ‌گونه استدلالی پذیرفته است و فقط ملاحظاتی در جهت اصلاح آن‌ها ارائه کرده است. به‌عنوان مثال، در تعریف انسان اقتصادی، ماهیت فایده‌گرایی را پذیرفته است و فقط در منافع افراد توسعه ایجاد کرده و آن را شامل منافع دنیوی و اخروی می‌داند؛ یا تقسیم‌بندی اقتصاد خرد و اقتصاد کلان را آن هم به‌صورتی نادرست و برگرفته از کتاب‌های درسی دست‌چندم مفروض گرفته است؛ یا مفاهیمی که در ذیل دو بخش آخر کتاب آمده است صرفاً مباحثی گزینشی است که نویسنده به‌صورت سلیقه‌ای آن‌ها را انتخاب کرده است و توضیح نداده است که منطق انتخاب این موضوعات چه بوده و آیا در این موضوعات انحصار وجود دارد و تفاوت علم اقتصاد اسلامی از علم اقتصاد نئوکلاسیک در همین امور خلاصه می‌شود یا خیر.

کتاب‌نامه

- امیری تهرانی زاده، سید محمدرضا و عماد افروغ (۱۳۹۳)، «نقد روش‌شناسی اقتصاد اسلامی شهید صدر از دیدگاه واقع‌گرایی انتقادی»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۱۹، شماره ۷۸.
- انس زرقا، محمد (۱۳۸۳)، «اسلامی کردن علم اقتصاد: مفهوم و روش»، *اقتصاد اسلامی*، سال چهارم، شماره ۱۴.
- توکلی، محمدجواد (۱۳۹۵)، «تمایز روش‌شناسی مکتب و علم اقتصاد اسلامی با تأکید بر اندیشه شهید صدر»، *عیار پژوهش در علوم انسانی*، سال هفتم، شماره ۲ (پیاپی ۱۴).
- خادم‌علیزاده، امیر و مهدی بهشتی (۱۳۹۹)، «امکان‌سنجی استفاده از روش آزمایشگاهی در اقتصاد اسلامی (با تأکید بر مبانی معرفت‌شناختی استاد مطهری)»، *اقتصاد اسلامی*، شماره ۷۷، صص ۲۷۳ تا ۳۰۰.
- دادگر، یدالله (۱۳۷۹)، «روش‌شناسی و معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی»، *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام*، شماره ۱۱ و ۱۲.
- رستم‌نژاد، مهدی و سیدمفید حسینی کوهساری (۱۳۸۸)، «روش‌شناسی مطالعات اقتصاد اسلامی با تأکید بر مطالعات قرآنی»، *قرآن و علم*، شماره ۴.

معرفی و نقد کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد ... (علی سعیدی) ۸۱

رفیعی آتانی، عطاءالله (۱۳۹۴)، «تناسب موضوع و روش در علم اقتصاد: رهیافتی فلسفی برای اقتصاد اسلامی»، نظریه‌های کاربردی اقتصاد، سال دوم، شماره ۴.

زربیاف، سیدمهدی و علی‌اکبر ناسخیان و علی سعیدی، ۱۳۹۴، «عدالت به‌مثابه روش؛ سیر رویکردهای روش‌شناختی در اقتصاد اسلامی»، مطالعات اقتصاد اسلامی، سال هشتم، شماره ۱ (پیاپی ۱۵).

عیوضلو، حسین (۱۳۷۹)، «مبانی روش‌شناسی و ساختار نظریه‌های علمی اقتصاد اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، شماره ۱۱ و ۱۲.

عیوضلو، حسین (۱۳۹۸)، «مقدمه‌ای در تبیین روش و فرآیند توسعه نظریه‌پردازی اقتصاد اسلامی (فرآیند عبور از مبانی نظری به الگوهای عملیاتی)»، مطالعات اقتصاد اسلامی، شماره ۲۳، صص ۱ تا ۳۹.

فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۳)، «روش کشف ماهیت اقتصاد اسلامی»، قبسات، شماره ۳۴. فراهانی فرد سعید و محمدعلی فراهانی فرد (۱۳۹۶)، «بررسی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی حساب احتمال در اقتصاد اسلامی بر اساس حکمت متعالیه»، فلسفه دین، سال چهاردهم، شماره ۳ (پیاپی ۳۲)، صص ۴۸۷ - ۵۱۵.

فراهانی فرد، محمدعلی و حمید پارسانیا و علی‌اصغر هادوی‌نیا (۱۳۹۸)، «بررسی روش‌شناسی بنیادین و کاربردی علم اقتصاد اسلامی در مقایسه با نام‌گرایی روش‌شناختی اقتصاد متعارف»، قبسات، سال بیست و چهارم، شماره ۹۳، صص ۶۷ - ۱۰۱.

فریدمن، میلتن (۱۹۵۳)، «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی»، ترجمه سیدحسین رضوی‌پور، در فلسفه اقتصاد، مروری بر ادبیات، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

کھف، منذر (۱۳۸۵)، «علم اقتصاد اسلامی، تعریف و روش»، اقتصاد اسلامی، سال ششم، ۱۳۸۵، شماره ۲۳.

معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۳)، «روش‌شناسی شهید صدر در اقتصاد اسلامی؛ از نگاهی دیگر»، معرفت اقتصاد اسلامی، سال ششم، شماره ۱ (پیاپی ۱۱).

معلمی، سیدمهدی (۱۳۹۴)، «درآمدی روش‌شناسانه بر نظریه عدالت در اقتصاد اسلامی»، اخلاق و حیاتی، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۸).

میرمعزی، سیدحسین (۱۳۹۰)، «درآمدی بر روش علم اقتصاد اسلامی»، اقتصاد اسلامی، سال یازدهم، شماره ۴۲.

نظری، حسن آقا (۱۳۸۸)، «روش‌شناسی شهید صدر درباره شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی و تحقیق نهایی درباره آن»، روش‌شناسی علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره ۶۱.

نظری، حسن آقا (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری و بازنگری آن در راستای نظریه‌پردازی علم اقتصاد اسلامی»، روش‌شناسی علوم انسانی، سال شانزدهم، شماره ۶۴ و ۶۵. نظری، حسن آقا (۱۳۹۶)، روش‌شناسی علم اقتصاد اسلامی با رویکرد واقعیت‌نهادی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

نظری، حسن آقا (۱۳۹۷)، «روش‌شناسی واقعیت‌نهادی»، روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۴ تابستان ۱۳۹۷ شماره ۹۵ - ۷۳ - ۸۲

نظری، حسن آقا (۱۳۹۸)، «ادله امکان‌پذیری علم اقتصاد اسلامی»، معرفت اقتصاد اسلامی، سال یازدهم، شماره ۱ (پیاپی ۲۱).

Friedman, Milton (1953), "Essays in positive Economics" The university of Chicago, Chicago press, Chicago and London

De Cruz, Helen, "Religion and Science", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Summer 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/sum2019/entries/religion-science>

Dyke, C., Philosophy of Economics, Prentice – Hall, Foundations of Philosophy Series, USA, 1981

Foley, Duncan K. (2006), *Adam's Fallacy: A Guide to Economic Theology*, the Belknap Press of Harvard University Press.

Hausman, Daniel M. and Michael McPherson (2006), *Economic Analysis, Moral Philosophy and Public Policy*, Cambridge University Press.

Hutchison (1938), Significance and Basic Postulates of Economic Theory, Macmillan

McCloskey, Donald., "Rhetoric of Economics" Journal of Economic Literature, Vol XXI (June 1983), pp. 481-515

Sandel, Michael J. (2009), *Justice: What's the Right Thing to Do?*, Allen Lane, an Imprint of Penguin Books.

Sen, Amartya K. (1977), "Rational Fools: A Critique of the Behavioral Foundations of Economic Theory", *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 6, No. 4 (Summer, 1977), pp. 317-344.

Stiglitz, Joseph E. and Carl E. Walsh (2006), *Economics*, W. W. Norton & Company, 4th ed.

Keynes, John Maynard, 1936, *The General Theory of Employment, Interest and Money*, The Collected Writings of John Maynard Keynes (eds: Austin Robinson, Elizabeth Johnson and Donald Moggridge, 1973), Macmillan, for the Royal Economic Society, London.